# ۶۵. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۲/۰۸)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - دوشنبه،۸ اردیبهشت ۱۴۰۴ موضوع: احتمال پررنگ شدن فطحیه برای صیانت از امام


- پیش‌گفتار(چکیده)
- احتمال پررنگ شدن فطحیه برای صیانت از امام (ع)
- ادعای کذب ناصر قفاری در انتساب تفرق مسلمین به شیعه
- ادعای کذب ناصر قفاری در انتساب تحریف قرآن به شیعه؛ ابن شنبوذ
- محو شدن فرقه‌ها و وضوح حقانیت شیعه؛ ناصر باللهٔ عباسی
- احتمال صیانت از جان امام توسط جعفر

# پیش‌گفتار(چ‌کیده)

**موضوع اصلی:**
احتمال صیانت برخی از فطحیه از امام کاظم علیه السلام.

**موضوعات فرعی:**
جلوه دادن اختلافات شیعه در کلام اهل سنت، ادعای کذب در انتساب تفرقه مسلمین به شیعه، قضی مالک بن نویره و رد ادّعای کذب، کلام ابن خلدون در مبدأ شیعه و نشانه کذب کلامش، ادعا کذب انتساب تحریف قرآن به شیعه، وضوح حقانیت شیعه در زمان حکومت ناصرباللّه، احتمال صیانت از جان امام در رفتار جعفر بن علی

# احتمال پررنگ شدن فطحیه برای صیانت از امام (ع)

نسبت به مباحثی که مطرح شد، کلیاتی را عرض کردم. فقط از مطالبی هم که نقل شد، این بود که احتمال داده شد اساس کار فطحیه بر صیانت حفظ امام باشد. این احتمال داده شد. هرگز نخواستم عرض کنم فطحیه با تشریفاتی که در زمان خودش بود و فرقه بودند، همه اینطور بودند. اصلاً نخواستم این را عرض کنم. میخواستم عرض کنم به صرف اینکه بگویند یکی فطحی بود، کافی نیست. بلکه برخی از اعیان طایفه به این کار باد میدادند و فطحیه را پررنگ میکردند. لذا این احتمال هست. والا مقابلش در دلائل الامامة مرحوم طبری دوم نقلی دارند میگویند: در کوفه مردی بود و یک رفیقی داشت. او فطحی بود. بعد گفت چرا شما فطحی هستید؟ بیا به امام کاظم سلام الله علیه مراجعه کن. خب امامت و کرامات حضرت معلوم بود. گفت: خب حال حضرت که وفات کردهاند، امام الآن چه کسی است؟ اگر بخواهم از عبدالله عدول کنم امام چه کسی است؟ او گفت: الآن علی الهادی علیهالسلام در سامرا امام حیّ هستند. در دلائل دارد که آمد و رفت. بعد گفت: چطور بشناسم؟ گفت: آن جا برو و هیچی نگو، در دلت نیت کن و امام خبر میدهند. از دل تو خبر دارند. تا اینجا که رفت و از حضرت کرامت دید. این شاهد این است که کسی فطحی بود و واقعاً فطحی بود. یعنی امام کاظم و امام هادی را قبول نداشت. با ارشاد او بود که آمد. یعنی من که گفتم فطحیه اینچنین بودند، این جور نیست که در هر کسی که گفتند فطحی است، این احتمال بیاید. اصلاً منظور من این نیست. منظورم این بود که در یک زمانهای عجیب نیاز بود تا این افتراق آثار مهمی داشته باشد. این عرض من است.

در رجال کشی[1] دارد وقتی منصور دوانیقی رفت، مهدی عباسی آمد و گفت: اسم هر چه فرقه هست را بنویسید و در مسجد بخوانید تا مردم بفهمند که اینها دارند تفرقه ایجاد میکنند. کشی این روایت را به این خاطر میآورد؛ ظاهراً یونس بن عبدالرحمن است؛ به یونس میگویند: ما شنیدیم امام به هشام بن حکم پیام دادهاند که منا ظره نکن، اما او لج کرد و نهی امام را عمل نکرد. یونس جواب میدهد و میگوید: شما نمیدانید امر و نهی چیست. من خودم این را از هشام بن حکم پرسیدم. بعد میگوید زمان مهدی عباسی آمدند اسم فرقهها را گفتند. اتفاقا از فرقههایی که آن جا ذکر میکند الزراریه، الیعفوریه، الجوالقیه که اصحاب هشام بن سالم میشوند. سن هشام بن سالم خیلی بیشتر از هشام بن حکم بوده، هشام بن حکم جوان بود و چون جوان بود هنوز نمودی پیدا نکرده بود، لذا بهعنوان یکی از رؤسای فرَق اسم هشام بن حکم را در اعلامیه مهدی عباسی نیاوردهبودند. ولی هشام بن سالم آمده بود، زراره آمده بود، ابن ابی یعفور آمده بود. لذا هشام بن حکم که هنوز جوان بود و اسمش نیامده بود، میگوید امام به من پیام دادند که کافی است و دیگر بحث نکن. الآن دوباره به اندک چیزی معروف میشوی و میگویند یک فرقه هم برای تو است. هشام میگوید من هم بحث نکردم. بعد که مهدی عباسی رفت و دوران هارون پیش آمد، من دوباره شروع کردم. یعنی نهی امام مقطعی بود. این را یونس در دفاع از هشام بن حکم نقل میکند. منظور من این است؛ این جور بود که فوری زراره درست میکردند. یعفوریه درست میکردند.

الآن هم نمیدانم دیدی یا نه؛ یکی از مهمترین حربههایی که بزرگان اهلسنت برای گمراه کردن جوانان شیعه به کار میگیرند، همین است. یعنی مدام این را نشان میدهند که شیعه خودشان به قدری با هم اختلاف دارند، این قدر گروه گروه هستند که سر آدم سوت میکشد. شما دنبال چه کسی

می‌خواهید بروید؟! ببینید بین خودشان چه خبر است؟!

خب در جاهایی که جهت سیاسی بود، اهل البیت مشکلی نداشتند؛ حتی خودشان هم این کار را می‌کردند. یعنی اگر شیعه یک وحدت و انسجامی پیدا می‌کرد که از نظر بازتاب سیاسی این گروه، برای قدرت حکومتی احساس خطر می‌شد، حکومت وارد می‌شد؛ الملک عقیم؛ هر طوری بود آن‌ها را ریشه‌کن می‌کرد. لذا برای این‌که یک قدرت سیاسی از یک شیعه متحد غیر متفرق بترسد، لذا ای
ر خود معصومین علیهم‌السلام هم می‌خواستند؛ «لئلا یعرف فیوخذ برقابهم». اما از حیث تفرق اجتماعی و فرهنگی، غیر از جهت سیاسی ائمه راضی نبودند که هر کسی بیاید و مدام فرقه فرقه درست کند. اتفاقا این باعث سوء استفاده اهل‌سنت می‌شد. عرض کردم تا الآن همینطور است؛ اولین چیزی که می‌خواهند بگویند این است که شیعه مبدأ تفرقه بین مسلمین است. این‌ها حرف‌های کمی نیست.

---

[1] رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال، النص، ص: ۲۶۶

# ادعای کذب ناصر قفاری در انتساب تفرق مسلمین به شیعه

یکی از مهمترین کتابهایی که حدود سی سال است نوشته شده، «أصول مذهب الشيعة الإماميّة الإثني عشريّة - عرض ونقد». نویسنده آن ناصر قفاری است. سه جلد است. چه چیزهایی میگویند! میگویند جوان ها و عوام که هیچ، وقتی روحانیون شیعه این کتاب را خواندند سنی شدند! برای بخشی از این کتاب ردیه نوشته اند؛ برای بخش خاص امامتش ردیه نوشته اند. ولی برای بخشهای اصلی کتاب تا جایی که من میدانم هنوز [ردّیه] نوشته نشده است. کتاب را نگاه کنید. شروع میکند: بسم الله الرحمن الرحیم، قال الله تعالی فی کتابه «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ». این دو آیه را میآورد و بعد شروع میکند. شروع عبارت را ببینید که چقدر زیبا است. من عرض میکردم معمارى اطلاعات، یعنی چیزهایی که همه قبول دارند را شما سر جایش نیاوریدی. یک چیز دیگری بیاوریدی. این را قشنگ اجراء کرده است. شروعش بعد از این دو آیه این است که اولین تفرقه ایجاد بین امت اسلامیه شیعیان بودند. مقدمه را ببینید. بعد میگوید مسلمین به این آیات عمل کردند؛ همینطور بود تا عثمان کشته شد. «وقد كان المسلمون على ما بعث الله به رسوله من الهدى ودين الحق المواقف لصحيح المنقول وصريح المعقول، فلما قتل عثمان - رضي الله عنه وأرضاه - ووقعت الفتنة[av1]»[1]. عثمان که کشته شد، فتنه درست شد. در ادامه توضیح میدهد که چرا عثمان کشته شد. ابن سبا راه افتاد و نظریه امامت و بدعت را در اسلام آورد. میگوید اصلاً مسلمانان خبر نداشتند و چیزی به نام امامت به گوششان نخورده بود. این آمد و راه افتاد، امام و امام را پخش کرد، لذا دعاها را تهیه کرد تا عثمان را کشتند. میگوید اول همه آرام بودند، ملت اسلامی همه خوشحال بودند و در ناز و نعمت بودند، اینها آمدند و اختلاف انداختند. شروع این کتاب این است.

حال شما به منابع خودشان مراجعه کنید و اینجا بگذارید. وقتی چیزهایی که خودشان قبول دارند را اینجا بگذارید، این مقدمه چینی زیبا تمام میشود.

**شاگرد**: یعنی متن کتاب تعلیقه زده بشود، بدون هیچ اظهار نظری؟

**استاد**: بله. یعنی آن هایی که او معمارى کرده را معکوس کنیم. خنثی کنیم. نگذاریم آن چیزی که نمیخواهد را نیاورد و آن چه که میخواهد را بیاورد. این خیلی اهمیت دارد. همین صفحه اول، زیرش چه بنویسند؟ از منابع خودشان بیاورند؛ عایشه چه میگوید؟ میگوید خلافت پدر من از سخت‌ترین ایام بر امت اسلامیه بود؛ «ارتدت العرب كافة». حال ما بگوییم همه عمل کردند! صاف و سالم بودند! در عیش و نوش بودند! خود شما اهلسنت آیه را چطور معنا میکنید؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»[2]. این قوم را چه کسی معنا

می‌کنند؟ این قوم چه کسانی بودند؟ خودشان دارند که لشکر خالد بن ولید بود؛ می‌گوید اولین قوم ردّه، مالک بن نویره بود. «بقوم یحبهم» یعنی لشکر خالد بن ولید. آن وقت هیچ خبری نبود؟! صاف و سالم و آرام بود؟! اینها را بیاوری کافی است. برای کسی که می‌خواهد امت را یک اقیانوس آرام جلوه بدهد و بعد بگوید اولین کسی که اختلاف انداخت، شیعیان بودند.

از مطالب جالبی که دنبالش دارد، این است که می‌گوید امامت را ابن سبا درآورد. ابن سبا چه زمانی آمد؟ زمان عثمان. سالها بعد از خلافت عثمان آمد. شما یک شواهد ساده بیاوری، کافی است. مالک بن نویره را عرض کردم. چه کسی شک دارد که مالک بن نویره در زمان ابوبکر بود؟! چه کسی شک دارد که زکات نداد؟! با آن کرامت باهره ای که خداوند متعال برای مالک بن نویره تا روز قیامت گذاشته! به‌طوری‌که در تفسیر طبری بیایی و جور دیگری معنا کند؛ «اَثافیُ القِدر» را نگاه کنید. در تاریخ طبری[3] هست. طبری نقل می‌کند و می‌گوید وقتی خالد رفت و مالک را کشت. سر مالک را آوردند به‌عنوان اثافی القدر قرارداند. یعنی سنگ هایی که زیر دیگ می‌گذارند و آتش می‌کنند. می‌گوید سر مالک را زیر دیگ گذاشتند و آتش کردند و غذا پختند. طبری می‌گوید عجیب این است که دیگ پخته شد اما موهای مالک بن نویره نسوخت. بعد می‌گوید «من كثرة شعره». چون خیلی کثیف الشعر بود موهایش نسوخت.

ببینید خدا می‌خواهد این را بیاورد تا بعدی ها بفهمند آی  موهای او چون کثیف بود نسوخت؟! ای خدا گذاشت در منابع شما بیایی این مالکی که شما او را کشتید، این کرامت الهی برایش بود که آتش بدن او را نسوزاند؛ حتی موهایش را نسوزاند. دیگ پخته شد؛ دیگ بزرگی هم بوده؛ لشکر بودند. اینها خیلی جالب است؛ گفته نمی‌شود. خب این مالک و این هم کشتن او! پس چطور همه راحت بودند؟! خود خلیفه دوم اشکال می‌کرد و می‌گفت اینها که نماز می‌خوانند ما چه کارشان کنیم؟! او گفت هیچ کجا در قرآن نیست مگر اینکه وقتی نماز می‌آید زکات هم در کنارش هست. مالک حاضر نیست به ما زکات بدهد. خب چرا زکات نمی داد؟! همه می‌دانند که چرا نمی داد. یک امر مبهمی نبود. خودش هم گفت. خودش از طرف پیامبر خدا متولی صدقات بود. در نقل خود اهل‌سنت هست. مالک از طرف پیامبر متولی زکات بود اما حالا می‌گوید من به شما زکات نمی‌دهم. او می‌گوید اگر نماز هم می‌خوانی نمازت فایده‌ای ندارد! اینها را کنار هم بگذاری و بعد بگویی هیچ خبری نبود؟! اختلافی نبود؟! امامت چه زمانی در آمد؟ ابن سبا بود که راه افتاد. اصلاً بین امت اسلامی چیزی به نام امامت نشنیده بودند. او آمد و گفت شما اشتباه کردید. در غدیر مسأله امامت بوده و امیرالمؤمنین علیه‌السلام امام هستند. آیا اینطور است؟! اصلاً اسمی از امامت نبوده؟! آنها دو کار می‌کنند که این دو کار  فنّی بسیار مهم است. اول می‌گویند شیعه قرآن را قبول ندارند. شیعه برای اینکه گیر نیافتد قرآن را تحریف شده می‌دانند و خودشان را از بند قرآن راحت می‌کنند. حالا که از بند قرآن راحت شدند می‌گویند امامت. چون اگر بگویی امامتی که می‌گویی در قرآن هست؟! آن را که ندارند و می‌گویند قرآن که تحریف شده، قرآن تحریف شده را کنار بگذاری، امامتی هم که ما می‌گویی ثابت است.

ابن خلدون همین کار را می‌کند. شما یک شاهد ملموس از کتابها بیاوری، از اینکه پنجاه جلد کتاب کلامی بنویسید، بردش بیشتر است. قدرتش بیشتر است. قبلاً عرض کرده‌ام؛ تاریخ ابن خلدون را می‌دیدم. ابن خلدون هم همینطور است. می‌خواهد بگوید شیعه را ابن سبا درست کرد. ولی خب خدا که می‌خواهد مدافع باشد، نمی‌توانند حق را کتمان کنند. عنوان کتابش این است: «مبدأ دولة الشيعة». در اینجا می‌خواهد مقدمه چینی کند برای ابن سبا. می‌گوید بله، آن اوائل معلوم بود که در دل اهل البیت برای مسأله خلافت یک چیزی هست. اهل‌بیت یک نظری دارند. بعد اشاره می‌کند به «وفيها نقله أهل الآثار»[4]. به چیزی اشاره می‌کند که خلیفه دوم به ابن عباس گفت. ابن عباس گفت اگر اذن می‌دهی جواب بدهم. «فأذنَ له». خلیفه هم به او اذن داد. «فتكلّم بما عصب له»؛ ابن عباس به چیزی جواب داد که خلیفه دوم بسیار ناراحت شد. بعد شروع به پرخاش کردن کرد.

یادم می‌آید که من این را در تاریخ ابن خلدون دیدم و به دنبالش بلند شدم. او نگفت که چه گفته است. خب بگو ابن عباس چه گفت. کسی که تاریخ ابن خلدون را بخواند اصلاً مطلع نمی‌شود که حرف ابن عباس چه بود. کسی که دنبالش بلند می‌شود می‌بیند عجب! حالا دیدی که امامت را ابن سبا درآورد؟! ای قبل از ابن سبا در منابع خودِشما موجود است. یک شاهدی پیدا می‌کنید که ابن خلدون نیاورده. بعد می‌بینید در الکامل ابن‌اثیر هست. قبلش طبری دارد. چه بود؟ خلیفه دوم به ابن عباس گفت: قوم ما یا قوم شما نخواستند برای بنی هاشم بین نبوت و خلافت جمع کنند.

«كرهوا أن يجمعوا لكم النبوة والخلافة»[5]. قوم شما یعنی قریش. ابن عباس گفت «ان تأذن لي في الكلام وتمط عني الغضب تكلمت». گفت بگو. یعنی دیگر مطلبی نیست. ابن عباس دو آیه می‌خواند. هر دوی آن‌ها می‌گوید مسأله امامت و خلافت اهل البیت از ناحیه خدا است. یعنی حتی از پیامبر خدا نیست. خیلی جالب است. یعنی ابن عباس در یک منابرهای که آن‌ها نقل می‌کنند تصریح می‌کند که امامت نازل من عندالله است. در قرآن آمده است. نه اینکه شما بگویید عبدالله بن سبا آورده است. همین یک شاهد کافی نیست؟! خیلی شاهد هست. باید جمع‌آوری شود تا ببینیم ابن سبا چه کاره بوده که بخواهد امامت را بیاورد. مفصّل قبلش مطالب مطرح بود. در منشده های امیرالمؤمنین در شوری هست. در زمان شوری که هنوز ابن سبا نبود. ابن سبا چندین سال بعد از شوری آمد. این‌ها یک چیزهای روشنی است که این حرف‌ها مطرح بوده است.

---

[1] أصول مذهب الشيعة الإمامية الإثني عشرية - عرض ونقد - نویسنده : القفاري، ناصر جلد : 1 صفحه : ۵

[2] المائدة ۵۴

[3] تاريخ الطبري = تاريخ الرسل والملوك، وصلة تاريخ الطبري (۳/ ۲۷۶)

[4] تاريخ ابن خلدون (۳/ ۲۱۵)

[5] الكامل في التاريخ (۲/ ۴۳۸)

---

[av1]??? ???

# ادعای کذب ناصر قفاری در انتساب تحریف قرآن به شیعه؛ ابن شنبوذ

اما راجع به تحریف کتاب؛ در همین کتاب به این همه می‌گوید اولین کسی که قائل به تحریف شد و آیات را به هم ریخت و کتاب خدا را به هم ریخت شیعیان بودند. شاهد می‌آورد و سراغ تفسیر قرطبی می‌رود و می‌گوید قرطبی نقل می‌کند که در قرن چهارم در بغداد کسی پیدا شده بود که در امامت نماز جماعت به این صورت می‌خواند «لقد نصرکم الله ببدر بسیف علی». بعد می‌گوید: آیا ممکن است غیر شیعه چنین نمازی بخواند؟! این شیعیان هستند که در نمازشان به این صورت قرآن می‌خوانند. من قبلاً این‌ها را عرض کردم.  این آقای دکتور غانم قدوری این‌ها را مقاله کرده است؛ ابن الانباری کتابی دارد به نام الردّ علی مَن خالف مصحف عثمان. قرطبی از او نقل می‌کند، خطیب بغدادی می‌گوید، خود این قفاری از خطیب هم نقل می‌کند اما این را نقل نمی کند چون این درست خلاف مقصودش است. خطیب بغدادی می‌گوید اصلاً ابن الانباری این کتاب الردّ علی من خالف مصحف عثمان را در ردّ ابن شنبوذ نوشته است. ابن شنبوذ بود که به این صورت نماز می‌خواند. از قُرائی بود که قرائت به شواذ را در نماز جایز می‌دانست. آمدند و او را زدند. این واضح مسلم است. شاید هم گفته باشند و به قفاری ایراد گرفته باشند. می‌گویند تو چیزی که جزء مسلمات خودتان است که قرائت و این تفسیر قرطبی و این کتاب رد، مربوط به ابن شنبوذ است که یک در میلیون احتمال تشیعش نیست. یک نفر بیاوری که یک احتمال ضعیف داده باشد که ابن شنبوذ شیعه باشد. این نیست. اصلاً نزد خودشان واضح است. ذهبی چه دفاع هایی از او می‌کند. همین حرف را می‌آورد و می‌گوید غیر شیعه که نمی‌تواند باشد. پس اولین کسی که در نماز به این صورت می خوانده و کتاب خدا را تحریف می‌کرده شیعیان بوده‌اند.

**شاگرد**: قرائت «بسیف علی» شاذ است؟

**استاد**: نه، ابن شنبوذ مصاحف صحابه به این معنایی که ما می‌گوییم نداشته. ابن شنبوذ قاری و مقری بوده، نه راوی روایات. این‌ها خیلی تفاوت دارد. لذا به ابن مجاهد گفت تو از بغداد پایت را بیرون نگذاشتی، من چقدر به شهرها رفتم و استاد دیدم! روایت نمی کرد، می‌گفت مقری به من اقراء کرده است. خیلی عجیب است. لذا مکی بن ابی‌طالب در الإبانه نکته خیلی مهمی را می‌گوید. می‌گوید مقری هایی که اصرار داشتند قرائت غیر مصحف عثمان را اقراء کنند، ابن شنبوذ آخرینشان بود که تبعیدش کردند، چرا این قدر اصرار داشتند؟ می‌گوید به‌خاطر این‌که قائل نبودند که امت می‌توانند با اجماع خودشان کتاب خدا را نسخ کنند. یعنی بعض حروف سبعه ای که عثمان نیاورد، این طرفی ها می‌گویند «اجمعت الامة» و اجماع امت نسخ کتاب خدا است. قائل دارد. می‌گویند این‌ها برای این‌که با آن‌ها مقابله کنند اصرار داشتند که این‌ها بمانند. چرا؟ چون می‌گویند اجماع امت نسخ نمی‌شود. کتاب خدا، کتاب خدا است و این قرائات سبعة احرف باقی است.

# محو شدن فرقه‌ها و وضوح حقانیت شیعه؛ ناصر بالله عباسی

ببینید در اینکه اهل البیت علیهم السلام با تفرق شیعه از حیث جهت سیاسی موافق بودند، حرفی نداریم. ولی از آن طرف اهلسنت مایل بودند که شیعه را از حیث فرهنگی متفرق نشان بدهند. از حیث عقیدتی، از حیث جهات اجتماعی. به این مایل بودند و تا الآن این کار را انجام میدادند. الآن هم مهمترین حربه آنها همین است. شما هر کتابی را ببینید، ملل و احوال را شروع میکنند.

آن چیزی که میخواهم عرض کنم، این است: اینها دو دو تا چهارتا است. در زمان شدت امر، هر چه این تفرق ها برای حفظ بدنه شیعه و حفظ ائمه شیعه کمک میکرد، آنها مشکلی نداشتند و بلکه آن را نگه هم می داشتند. چون میدیدند که الآن این یک نحو حفاظ جان شیعه است. خیلی جالب است؛ ضربه گیر اجتماعی است. یعنی خود اینکه دشمن علیه شیعه یک آتو دارد و میگوید شما همین هایی هستید که خودتان به سر و کله هم میزنید. او با این و دیگری با او. همین که آتو دارد جهت هیمنه بر شیعه ضعیف میشود. یعنی انرژی دشمن تخلیه میشود تا علیه آنها اقدام کند. به خلاف اینکه شیعه یک گروه منضبط مسلم باشد که خشیت سیاسی هم برایش بیاید، دراینصورت در خطر هستند.

اما نکته اصلی ای که میخواهم عرض کنم، این است - خودِ قفاری هم بحمدلله ولو نفهمیده چه میگوید، گفته - اگر در زمانهای خطر، تفرق داشتن صلاح حفظ است، مهم این است که بعدش را نگاه کنی. وقتی سیل میآید، در سیل خار و خاشاک با هم هستند؛ «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا»

[1]؛ گرد و خاک با هم هستند. آن زمان هم اینها نیاز بود اما «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً»؛ آن هایی که مقطعی بود، برای حفاظ بود، برای جهات ملاحظات اینها بود تمام میشود. کسی تهش نمیماند. الآن چند تا فطحیه داریم؟! چندتا واقفیه داریم؟! خودش هم میگوید امروزه امامیه تنها شیعیانی هستند که ماندهاند. بعد میگوید علیه سنت چه کارهایی میکنند! این کتاب هایشان شبانه‌روز بیرون میآید! خب چطور شد، اگر آنها این همه تفرقه داشتند، الآن یکی ماندہ است؟! یعنی در بستر تاریخ، بعد از اینکه جریانات گذشت حق معلوم بود و معلوم تر هم میشد. خلافاء عباسی به‌شدت علیه شیعه کار میکردند. با گذشت چند قرن به قدری امر واضح میشود که ناصر بالله عباسی مقتدرترین خلیفه عباسی میآید. به گمانم قریب هفتاد سال خلافت کرده، شما در میان خلافاء عباسی مقتدرتر از او ندارید. به تمام معنا یک شیعه واضح بوده است. تراجم نویس ها اهلسنت خیلی از دست او ناراحت هستند. برای اینکه واضح بوده؛ مثلاً کاروانهای زیارتی راه میانداخت، از بغداد به سامرا میآمدند. اگر نگاه کنی کتابی هست که معاصر خود ناصر است. البته مؤلف آن از ناصر زودتر وفات کرده است. قشنگ توضیح میدهد. میگوید کاروانی راه انداختند و آشپزهایی که در آن کاروان بودند چه دم و دستگاهی داشتند! هر کجا اتراق میکردند چه غذاهایی آماده میکردند. همه برای زیارت سامرا میآمدند. مرحوم آسید محسن در اعیان الشیعه دارند؛ ناصر بالله میگفت «انا نائب صاحب الزمان المهدی علیه‌السلام»! خلیفه عباسی میگفت من

نائب حضرت مهدی هستم! یعنی امر امامت ائمه اثنی عشر واضح بوده است. الآن هم که معروف است. کاشی‌هایی که دور مسجد النبی هست، اسماء مبارک دوازده امام هست، حتی حضرت مهدی سلام الله علیه؛ «محمد المهدی». یعنی تا اینجا واضح بوده که در آن‌ها هم هست.

من باره گفته ام؛ اگر فکرش کنید می‌بینید درست می‌گویم: روز شهادت امام عسکری علیه‌السلام اگر روی کل کره زمین نگاه کنید، مظلوم ترین بیت، خانه امام حسن عسکری علیه‌السلام است. شما ببینید چه خبر بوده. با آن شرایطی که بوده دشمن ها می‌خواستند پیدا کنند. الآن ایشان پسر دارد یا نه. دوستان یک جور. هنگامه بود. چه کسی جز خدا مدافع این بیت بود؟! هیچ خبری از حضرت بین مردم نیامد. نه‌بی در همین کتاب می‌گوید: خیلی ها می‌گویند حضرت فرزندی نداشتند. همین بیتی که این قدر مظلوم بود و هیچ خبری از آن نبود، با فاصله چند قرن بزرگترین خلیفه عباسی –ناصر بالله- مدافع خلافت ائمه اثنی عشر می‌شود.

**شاگرد**: یعنی شیعه شده بود؟

**استاد**: ناصر الصلاً رسمی می‌گفت. نه‌بی و اینها دارند. می‌گویند او خبر دار هم می‌شد. مثلاً کسی وارد می‌شد و می‌گفت تو که از مرو حرکت کردی، در فلان منزل فلانی را دیدی. ای فلان مقدار پول همراه بود. نه‌بی و اینها می‌گویند: گفته شده که او خدّامی از جن داشت که به او خبر می‌دادند. برخی دیگر می‌گویند او جاسوسهایی داشت که گماشته بود تا بگویند خلیفه کرامت دارد. حال هر چه هست، خود آن‌ها اینها را گفته اند. ناصر بالله دستگاهی دارد. چوب آبنوسی هم که در سرداب مقدس بوده برای او است. تاریخ دارد. نمی‌دانم الآن کجا است. چوب آبنوسی که در سرداب مقدس بوده و به‌عنوان یک چیز مغتنم در آورده اند، نمی‌دانم الآن در کدام موزه هست. مرحوم آسید محسن می‌گوید و در کتاب تاریخ عراق هم که شخصی عراقی نوشته آمده است. این چوب آبنوس خیلی معروف بوده که ناصر بالله این را در سرداب مقدس نصب کرده بود. شهادت به ائمه اثنی عشر روی آن نوشته شده بود. از بین نرفته ولی الآن نمی‌دانم کجا است.

منظورم این بود که فطحیه و واقفیه تمام می‌شود؛ حتی جناب جعفر، برای جعفر کذاب عجائبی نقل شده است. دیروز هم عرض کردم؛ ما از نقل هایی که ظاهر تاریخ است، عدول نمی‌کنیم. همین ظاهر را می‌گیریم و آن را دستکاری نمی‌کنیم. ولی گاهی شواهدی پیدا می‌شود که می‌بینیم این احتمال سفیهانه نیست که در باطن کار یک چیزی باشد. حسابی برای خود جعفر کذاب این احتمال هست. حال الآن نه روی حساب ظاهر، روی حساب باطن کار. داد و فریادی که با شیعه می‌کرد، به خلافت می‌رفت و برمی‌گشت و می‌خواست ارث بگیرد، این عمل های او عین صیانت برای جان حضرت بود. ولذا ابوالدیانی می‌گوید وقتی حضرت تشریف آوردند نماز بخوانند، اصلاً نقل نکرده که ابا کرد. جعفر آمده بود نماز بخواند، حضرت تشریف آوردند و عبای جعفر را کنار کشیدند و او پشت حضرت ایستاد و نماز خواند. اصلاً نمی‌گوید جعفر گفت من امام هستم. یعنی برای این احتمالات شواهدی در کار هست.

---

[1] الرعد۱۷

# احتمال صیانت از جان امام توسط جعفر

**شاگرد**: برای جعفر کذاب هم این احتمال را میدهید؟

**استاد**: این احتمالات که مطرح میشود بهعنوان صد در صد محسوب میشود! درحالیکه من این جور نیستم. یعنی در کلاس مباحثه احتمالاتی هست که روی حساب شواهد عرض میکنیم. و الّا بعد از اینکه ارث را گرفته بود؛ هفت سال معطل کرده بود و به او ندادهبودند. بعد هم ارث را گرفت. مانعی ندارد که این احتمال باشد. ارث را میگیرد و ماذون است. آن هم برای صیانت جان حضرت. ولی حضرت به این صورت جواب ندادند و فرمودند: «أما سبيل عمي جعفر و ولده فسبيل إخوة يوسف»

[1].

نکتههای که میخواهم عرض کنم، این است: این جعفری که فطحیه ثانیه مدافع امامتش بودند؛ جعفریه همه قائل به امامت او بودند، چند سال این تفرق و امامت او طول کشید؟ ذرّیّ جعفر ا بزرگترین اعیان امامیه هستند. قائل به امامت حضرت بقیة الله هستند. ذریه جعفر از ساادات مهم اثنی عشری بودند. آن وقت چطور پدرشان بگوید من امام هستم و آنها تابع نباشد؟! خب معموالً ذریه باید بگویند پدر ما امام بود! چطور میشود جعفری که میگوییم فرقه جعفریه، همه بر میگردند و امامیه میشوند؟! میخواهم این را عرض کنم: تفرقی که لحاظ اجتماعی دارد و برای صیانت از اموری است، ماندگار نخواهد بود. خود قفاری هم میگوید. الآن کالشمس است که امامیه و اثنی عشریه و مسأله غیبت مطرح است. حال واقفیه و فطحیه کجا است؟!

بله، در زمان ما اسماعیلیه و زیدیه هستند. این دو گروه مهمی که الآن هستند و بحث خاص خودش را دارد. اسماعیلیه چطور ماندگار شد؟! رمز ماندگاری آنها چیست؟! تحلیل دقیق و خوبی میخواهد. یکی هم زیدیه است. لذا آن دو بحث خاص خودش را دارد. اصالً ریخت زیدیه و اسماعیلیه ریخت تفرق های صیانتی از ائمه را نداشتند. ریخت دیگری بود. لذا ماندگار هم شد. اما بقیه آنها که این احتمال در آنها قوی است که میخواستند کاری کنند شرائط سختی که بنی العباس حاضر بودند به اندک چیزی کسی را که احتمالش را می دادند شهید کنند، آنها محافظت کردند. بعد هم که این ایام گذشت، تمام شد. هیچ کسی قائل ندارد.

**شاگرد**: در خود اسماعیلیه هم احتمال صیانت بالا است. ظاهراً صد سال و دویست سال بعد پیدا شدند. اسماعیلیه یک مقطع تاریخی گمنامی محض دارند.

**استاد**: بله، ولذا زمان خود حضرت اسماعیلیه نبودند. اذا عرض کردم بحث جدا دارد. آن کسی که در بغداد بود گفت من از ذریه اسماعیل هستند و اینها. ابن کثیر مفصّل دارد.

**شاگرد۲**: فرقه آنها اینطور است که یک حالت خفاء دارد. اعتقاداتشان حالت خفاء دارد.

**استاد**: بله. بین خود علماء اهلسنت اختلاف هست. ابن خلدون از نسب فاطمیون دفاع میکند. اما خیلی از رجالیون اهلسنت میگویند کذب است. میگویند فاطمیون مصر سند درستی ندارند. لذا ابن کثیر و شاید ذهبی اینطور میگویند. آنها قبول ندارند و میگویند آنها دروغ میگفتند. یعنی

اصلاً اینها از اولاد امام صادق علیه السلام نیستند. ولی مثل ابن خلدون دفاع میکنند و میگویند نسب آنها درست است و به امام صادق علیهالسلام میرسند.

**شاگرد**: در مورد زیدیه دارد «لا تزال الزيدية لكم وقاء أبدا»[2].

**استاد**: آن فرق میکند. «فإنه لا يصيبكم أمر تخصون به أبدا و لا تزال الزيدية لكم وقاء أبدا». در کافی شریف است. آن جا امام علیهالسلام مقصود دیگری دارند.

**شاگرد۲**: من شنیدم که معروف است که نسل جعفر سنی هستند.

**استاد:** مانعی ندارد. بسیاری از سادات اهلسنت، سنی هایی هستند که نسبشان به اهل البیت میرسد. ولی سنی هستند. این زیاد است. خود آلوسی های بغداد بیت بزرگی هستند. اینها سید هستند ولی شیعه نیستند. در کارشان معتدل هستند ولی اینکه بگوییم تقیه میکنند نیست.

**شاگرد۲:** اینکه فرمودید شیعه هستند، ولی معروف سنی بودن نسل جعفر است.

**استاد**: باید دوباره مراجعه کنم. این جور در ذهنم هست که در قرن چهارم و پنجم نسل جعفر از اعیان امامیه بودهاند. الآن را نمیگویم. اسم بردهاند. شاید در منتهی الآمال باشد. آشیخ عباس میآورند. جعفر را در منتهی الآمال ببینید. اینکه بزرگانی از امامیه از نسل جعفر آمدهاند. الآن نسل جعفر از حیث جمعیت معلوم هستند و سادات بسیار وسیعی هستند. همه آنها را عرض نکردم. گفتم اعیانی از امامیه که فقیه بودند و آگاه بودند و عالم بودند، نگفتند پدر ما امام است. حال فقط باید پیدا کنیم. من از حافظه گفتم. به گمانم در قم هم باشند.

**شاگرد**: خیلی از سادات نقوی را میگویند از نسل او هستند.

**استاد:** ممکن است.

**شاگرد۲**: این احتمالی که در مورد جعفر دادهاید، در جایی دیدهاید یا نه؟

**استاد**: یک چیزی به گمانم شنیدم ولی در این احتمالات بهدنبال شواهدی میگردم تا ببینم این احتمالات را دور میبرد یا نزدیک میکند.

**شاگرد**: یک کتاب نوشته شده است.

**استاد**: برای اینکه ایشان تقیه میکرده؟!

**شاگرد**: بله.

**شاگرد۲**: اگر اینطور باشد، خیلی مظلوم بوده است. اسم کذاب روی ایشان هست.

**استاد**: بله، واقعاً به این صورت است. یعنی کاملاً مطلب دستش بود. همین امروز دیدم؛ میگوید با امام عسکری همراه هم در زندان بودند. در این روایت هست که میگوید او شیطان! حضرت هم فرمودند ساکت شو. او حمل میکند که مست بوده است. راوی میگوید که مست بوده است. از اینها مفصل برای او گفتهاند. اما خب ما از این ظاهرها که دست بر نمیداریم. من عرض کردم قرار نیست اینها را تاویل و توجیه کنیم. اما اگر شواهدی که آن طرف است قوی است، عقلانی شد، تمام این موارد چیزهایی است که هیچ مشکلی ندارد. حضرت برای جابر بن یزید جعفی چه نوشتند؟ زیر نامه

[حرف]جیم را نوشتند. معروف است که می‌گویند امام در جواب سه نفر جیم نوشتند. او چه فهمید؟ جابر جنون فهمید. دیگری جبل فهمید، دیگری جلا فهمید. می‌گویند جابر بن یزید جنون فهمید. صبح مأمور خلیفه آمد که به‌دنبال جابر برود. آن‌ها هم دیدند که او روی چوبی سوار شده و بچه‌های کوفه دارند به دنبالش می‌دوند. او هم به خلیفه فرستاد که جابر مجنون شده است. لذا مانعی ندارد کسی مست شود، مجنون شود. برای شرائطی که باید کارش جلو برود.

**شاگرد**: برای امامزاده ها هم این احتمالات می‌آید؟

**استاد**: نسبت به برخی ضعیف است و برخی نه. مثل همانی که حضرت فرمودند من با خدا عهد کردم که با تو زیر یک سقف نباشم. این خیلی بعید است. ریخت کار و قبلش و بعدش دور می‌برد. حتی آن راوی می‌گوید ای‌بن رسول الله خود شما به صله رحم سفارش می‌کنید، آن وقت می‌گویید من این جور رفتار می‌کنم؟! بعد حضرت فرمودند اتفاقا این از صله رحم است. صله رحم من برای او این است. حالا جور دیگری تعبیر کنیم یا ظاهرش را بگیریم. لذا مادامی که ظاهر هست، به‌هیچوجه از ظاهر به خلاف ظاهر عدول نمی‌کنیم در اخذ. ولی معنای تشابک شوهد این است که سائر محتملات را در نظر می‌گیریم. به قول امروزی ها یک فایل برای باز می‌کنیم و شاهد له و علیه آن را می‌آوریم، گاهی این احتمال ضعیف می‌شود به صفر مایل می‌شود. گاهی برعکس می‌شود تقویت می‌شود.

**شاگرد**: یعنی گاهی این جور هم فکر کنیم که جعفر، کذاب نبوده است.

**استاد**: بله، در فضای تحقیقی این جور مانعی ندارد. خیلی ذهن را باز می‌کند.

**شاگرد۲**: اسم کتاب «طهر مطهّر در تبرئه جناب جعفر عموی امام زمان علیه‌السلام». نویسنده معاصر است آقای سید جعفر رفیعی

**شاگرد**: شکایتی که عباس بن موسی از امام رضا به دربار عباسی می‌کند، می‌تواند این احتمال را داشته باشد؟

**استاد**: نمی‌دانم. در اینکه امامزاده هایی بودند که بلاریب با دستگاه اهل البیت مخالفت می‌کردند، شکی نیست. حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به‌خاطر برادرشان رفتند و حضرت فرمودند باعث خون من نشو. در اینها گیری نیست. در کافی هست که ساادات بنی الحسن امام صادق را آوردند و زندانی کردند و چه جسارت هایی به حضرت کردند که اصلاً نمی‌توان گفت. ما در اینها مشکلی نداریم. صحبت سر بعض موارد خاصه است که این احتمالات خفیه را شواهدی می‌تواند بیاید و فضا را برگرداند. آن وقت می‌ماند برای «بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ»[3]. انسان بعداً فضایی را می‌بیند که اینها از باب دیگری بوده است. مثل اینکه حضرت، زراره را تنقیص کردند. چون چاره‌ای از این نبود. او هم باور کرد. وقت کرد و دیدش نسبت به زراره همان تنقیص بود. فردای قیامت که می‌شود می‌فهمد چاره‌ای نبود که برای صیانت زراره و شیعه اینها را بگوید. اینها چیزهای مهمی است.

**والحمد لله رب العالمین**

---

[1] كمال الدين و تمام النعمة، ج2، ص: ۴۸۴

[2] الكافي (ط - الإسلامية) ج2 ٢٢٥

[3] رمز ٤٧